

دیدگاه تقوم درباره شخص انسان

مهدی ذاکری*

DOI: 10.22096/ek.2021.523667.1314

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۴]

چکیده

بیکر بر اساس دیدگاه تقوم، ادعا می کند که اشخاص انسان اساساً نه نفس مجردی دارند (مجردانگاری) و نه صرفاً حیوان اند (حیوان انگاری). اشخاص انسان بخشی از جهان طبیعی اند، اما بخشی متمایز. آنچه موجب می شود چیزی شخص باشد منظر اول شخص است. نوزاد انسان در ابتدا دارای آگاهی است و در مسیر رشد، خودآگاهی می یابد و می تواند خودش را از منظر اول شخص درک کند و مادام که منظر اول شخص دارد باقی می ماند. شخص با بدنش این همانی ندارد؛ شرایط بقای شخص و بدن با یکدیگر تفاوت دارند پس این همانی شخصی مستقل از این همانی بدنی است. ممکن است بدن شخص به تدریج تغییر کند اما منظر اول شخص و شخص باقی بماند. این مقاله نخست نظریه تقوم بیکر درباره شخص را تبیین می کند و سپس به برخی از اشکالاتی که از ناحیه این همانی شخصی به این نظریه وارد شده است پاسخ می دهد. از جمله اشکالاتی به این نظریه وارد شده این است که منظر اول شخص در طول زمان باقی نیست و قابل تقسیم و تکثیر است؛ پس نمی تواند ملاک این همانی شخصی باشد. افزون بر این، برخی از آزمایش های فکری نشان می دهند که منظر اول شخص نمی تواند ملاک مناسبی برای این همانی شخصی باشد.

واژگان کلیدی: لین بیکر؛ دیدگاه تقوم؛ شخص؛ این همانی شخصی؛ حیوان انگاری.



مقدمه

مسئله ذهن و بدن مهم‌ترین مسئله در فلسفه ذهن است. ما شهودا خودمان و همه انسان‌ها را دارای ذهن و بدن می‌دانیم. ذهن تشکیل شده است از حالات ذهنی مانند فکر کردن، ادراک کردن، باور داشتن و داشتن احساسات. اما حالات ذهنی تفاوت بسیاری با بدن و حالات بدنی دارند. مسئله این است که اولاً ذهن چیست؛ مادی است یا مجرد؟ و ثانیاً ذهن با این خصوصیات متفاوت چه رابطی با بدن می‌تواند داشته باشد؟ دسته‌ای از افراد به خصوص افراد متدین ذهن را موجودی (نفس) متمایز از بدن به حساب می‌آورند و معتقدند انسان دارای نفس مجرد است. بسیاری از متدینان تصور می‌کنند که حیات پس از مرگ امکان ندارد مگر اینکه انسان نفس مجردی داشته باشد که می‌تواند مستقل از هر بدنی به وجودش ادامه دهد. این فرضیه را که انسان نفس غیرمادی است (یا نفس غیرمادی دارد) به تبع بیکر، مجردانگاری می‌نامیم. این همان فرضیه‌ای است که دکارت و دکارتیان در غرب و ابن‌سینا و بسیاری از حکمای مسلمان در شرق پذیرفته‌اند و به عنوان دوگانه‌انگاری نیز مشهور است.

دسته‌ای دیگر منکر نفس مجردند. این تصور طبیعی است که اگر انسان نفس مجرد نداشته باشد، باید صرفاً نوعی از حیوان باشد. در واقع، یکی از انگیزه‌های اصلی مجردانگاری این تصور است که تنها جایگزین باور به نفس مجرد فرضیه‌ای است که "حیوان‌انگاری" نامیده شده است. بر اساس حیوان‌انگاری، اشخاص انسان اساساً حیوان‌اند. لازمه حیوان‌انگاری انسان این است که اشخاص انسان شرایط بقای حیوانات را داشته باشند. اینکه اشخاص انسان شرایط بقای حیوانات را داشته باشند به این معناست که هر چیزی که موجب نابودی حیوانات می‌شود موجب نابودی اشخاص انسان هم می‌شود. هر تغییری که بدن شما را برای همیشه از میان می‌برد، شما را هم برای همیشه از میان می‌برد. اگر حیوان‌انگاری درست باشد، یک شخص انسان با یک حیوان یعنی یک اندام‌واره زیستی یکی است: اشخاص انسان اساساً اندام‌واره‌اند.

اما بر اساس دیدگاه تقوم (Constitution View)، اشخاص انسان نه نفس مجردی دارند که بتواند جدا از بدن وجود داشته باشد (مجردانگاری) و نه صرفاً حیوان‌اند (حیوان‌انگاری). انسان‌ها شخص‌اند و شخص موجودی است که از منظر اول شخص برخوردار است. بنابراین، ما انسان‌ها با بدن‌هایمان این‌همانی نداریم؛ ما اساساً اندام‌واره نیستیم. به همین دلیل، دیدگاه تقوم شرایط بقایی را برای اشخاص انسان معرفی می‌کند که با شرایط بقای اندام‌واره‌ها تفاوت دارند، بدون اینکه لازم باشد اشخاص انسان نفس غیرمادی داشته باشند.

۱. رابطه تقوم از منظر بیکر

تقوم رابطه‌ای است که در میان بسیاری از اشیا برقرار است، اما بهتر است برای توضیح آن از اشیای مادی انضمامی استفاده کنیم.^۱ مثلاً مجسمه دیوید میکل‌آثر را در نظر بگیرید. این مجسمه از قطعه سنگ مرمری ساخته شده است. بسیاری از فیلسوفان نسبت میان این دو و به طور کلی نسبت میان یک شیء مادی و شیئی که از آن ساخته شده را این‌همانی می‌دانند. در مقابل، بیکر (Lynne Rudder Baker) معتقد است این دو شیء با یکدیگر وحدت واقعی دارند، بدون اینکه این‌همانی ضروری داشته باشند.

دو چیز مادی به نام‌های x و y را در نظر بگیرید. اگر x مقوم y باشد، x با y این‌همان نیست و در عین حال غیر از آن نیست و با آن وحدت دارد. از یک سو، رابطه تقوم رابطه وحدت است و این واقعیت را تبیین می‌کند که اگر در زمان t ، x مقوم y است، آنگاه در زمان t ، x و y از لحاظ مکانی بر هم منطبق‌اند و ویژگی‌های مشترک بسیاری دارند. از سوی دیگر، تقوم دقیقاً همان رابطه این‌همانی نیست و این واقعیت را تبیین می‌کند که ممکن بود x مقوم y نباشد، هرچند x در واقع مقوم y است.^۲ علاوه بر این، اگر x مقوم y باشد، x و y از دو نوع متفاوت‌اند و ممکن است شرایط بقای متفاوتی داشته باشند و از این رو نمی‌توانند این‌همانی داشته باشند.^۳ به طور خلاصه، تقوم همان این‌همانی نیست، اما نوعی رابطه وحدت است. این‌همانی رابطه‌ای ضروری میان اشیاء است: اگر $x=y$ ، بالضروره $x=y$ در حالی که وحدت رابطه‌ای امکانی است.

۱-۱. تقوم و انواع اشیاء

تقوم عبارت است از اینکه وقتی اشیاء خاصی با ویژگی‌هایی خاص در شرایط خاصی قرار می‌گیرند، اشیائی جدید با ویژگی‌های جدید - ویژگی‌های دارای نیروی علی - پدید می‌آیند. مثلاً هنگامی که ترکیبی از مواد شیمیایی در محیط خاصی قرار می‌گیرد، چیز جدیدی به نام ارگانیسم پدید می‌آید.^۴ نظریه تقوم مستلزم ذات‌گروی است و ذات‌گروی پذیرفتن ویژگی‌های ذاتی را لازم دارد. ویژگی ذاتی یک چیز ویژگی‌ای است که آن چیز آن را بالضروره داراست.^۵ تغییر در ویژگی‌های عرضی یک شیء سبب از میان رفتن آن شیء نمی‌شود اما با تغییر ویژگی‌های ذاتی، آن شیء باقی نمی‌ماند.

۱. نک: ذاکری، ۱۳۹۴؛ برای توضیح درباره کلیات رابطه تقوم از این مقاله بهره برده‌ام.
۲. نک: بیکر، ۱۳۹۴ الف: ۴۹۳.

3. See: Baker, 2000: 29.

4. See: Baker, 1999: 147.

5. See: Baker, 2000: 36.

یکی از مفاهیم دیگری که برای روشن شدن تعریف تقوم لازم است مفهوم «نوع اول» (Primary Kind) است. هر امر جزئی انضمامی عضو نوع واحدی است که نوع اول نامیده می‌شود. در پاسخ به سوال از چیستی یک چیز، با استفاده از یک جوهر، نوع اول آن چیز را نام می‌بریم؛ مثلاً اسب یا جام. نوع اول یک چیز، نوعی چیز است، نه صرفاً ماده آن. خصوصیت مهم نوع اول این است که یک چیز با از دست دادن ویژگی نوع اولش از میان می‌رود^۱. به عبارت دیگر، نوع اول نوعی است که شرایط بقای یک چیز را مشخص می‌کند. تقوم رابطه‌ای میان اشیایی است که انواع اول متفاوت دارند.^۲

۱-۲. ویژگی‌های اشتقاقی (عاریتی) (Derived Properties)

در هر تقومی، هنگامی که x مقوم y است چیز واحدی - یعنی y که مقوم به x است - وجود دارد و مادام که این تقوم برقرار است، x وجود مستقلی ندارد. و مادام که x مقوم y است هویت آن با هویت y تعیین می‌یابد. مثلاً هنگامی که فروشنده‌ای را می‌بینید آنچه می‌بینید شخصی است که مقوم به بدن خاصی است و هویت بدن با آن شخص شناخته می‌شود.

به واسطه اینکه نسبت میان مقوم و مقوم نسبت وحدت حقیقی است، شیء مقوم برخی از ویژگی‌ها را از شیء مقوم به عاریت می‌گیرد و بالعکس. برخی از ویژگی‌های فروشنده (مانند اینکه وزن او ۷۰ کیلوگرم است) به این اعتبار است که مقوم به بدن خاصی است و آنها را از آن بدن به عاریت گرفته است. برخی از ویژگی‌های بدن فروشنده (مانند اینکه او را مستحق دریافت پول می‌دانید) نیز به این اعتبار است که شخص خاصی را مقوم می‌بخشد که ویژگی‌های خاصی دارد. به این ترتیب، در رابطه تقوم می‌توان میان ویژگی‌های اشتقاقی (عاریتی) و ویژگی‌های غیراشتقاقی تفکیک کرد.^۳

۲. شخص

اکنون به شخص بازمی‌گردیم. آنچه موجب می‌شود چیزی شخص باشد منظر اول شخص است. پس در صورت وجود بدن و محیطی که موجب رشد و بقای منظر اول شخص شود، شخص وجود خواهد داشت و آن بدن مقوم شخص خواهد بود.

1. See: Baker, 2000: 39-40.

2. See: Baker, 2007b: 34-35.

3. See: Baker, 2007b: 169.

شخص ذاتاً منظر اول شخص دارد و هرگز نمی‌تواند فاقد آن باشد. منظر اول شخص ویژگی ذاتی نوع شخص است. منظر اول شخص یک منظر است چون دیدگاهی درباره واقعیت از جهتی خاص است؛ اول شخص است چون این جهت از منظر خود فاعل شناساست. شخص یک جنس غیرزیستی است که ممکن است انواع مختلفی داشته باشد: انسان، شخص الهی، الکتریکی، مریخی و غیره. یک شیء به اعتبار داشتن منظر اول شخص تبدیل به شخص می‌شود، مهم نیست از چه ماده‌ای ساخته شده باشد یا اصلاً از هیچ ماده‌ای ساخته نشده باشد.^۱

بر اساس نظریه تقوم، اشخاص انسان بخشی از جهان طبیعی‌اند، اما بخشی متمایز. منظر اول شخصی که اشخاص انسان دارند، یک امر واقعاً جدید است. یعنی اشخاص موجب یک تفاوت وجودشناختی می‌شوند. اشخاص اساساً موجوداتی از یک نوع متفاوت با سایر اشیاء هستند. آنچه در مورد ما متمایز است این است که فقط ما خودمان را موجوداتی دارای آینده تصور می‌کنیم. تنها اشخاص می‌توانند آینده داشتن را تصور کنند و به خاطر آن امیدها و ترس‌هایی داشته باشند؛ و برای تدبیر آینده‌شان برنامه‌ریزی کنند. تنها اشخاص می‌توانند فکر کنند که "من چه نوع موجودی هستم؟" فقط اشخاص می‌توانند خودشان را دارای ارزش‌هایی بدانند که می‌توانند آنها را مشخص کنند. چیزهایی که برای ما بسیار مهم‌اند مانند ارزش‌های ما، آینده ما، سرنوشت نهایی ما، صرفاً می‌توانند برای موجوداتی که منظر اول شخص دارند مهم باشند. به این دلیل است که فقط ما از میان موجودات دین، علم و حکومت داریم.

علاوه بر این، فقط اشخاص به عنوان حاملان هنجارمندی می‌فهمند در گذشته کارهایی را انجام داده‌اند و می‌توانند از لحاظ اخلاقی مسئول باشند. و فقط اشخاص می‌توانند بدانند که اهدافی دارند و آنها را ملاحظه کنند و از این رو می‌توانند به طور عقلانی مسئول باشند. فقط اشخاص عامل عقلانی و عامل اخلاقی‌اند.^۲

۲-۱. چیستی منظر اول شخص

منظر اول شخص در دو سطح ممکن است ظاهر شود: ابتدایی و عالی. آگاهی صرف بر حسب منظر اول شخص ابتدایی تعریف می‌شود و خودآگاهی بر حسب سطح عالی آن. پس سیر از نوزادی به بلوغ سیر از منظر اول شخص ابتدایی به عالی و آموختن زبان است. تفاوت این دو سطح

1. See: Baker, 2007a: 335.

۲. نک: بیکر، ۱۳۹۴ الف: ۵۰۱-۵۰۲.

در فراگرفتن یک زبان طبیعی است. موجودی با منظر اول شخص ابتدایی (انسان باشد یا غیرانسان) قابلیت تعامل عمدی و آگاهانه با اشیا در محیط نزدیک خود را دارد، اما بدون زبان مطلقاً توان اشاره به خود را ندارد.^۱

در زبان، از ضمیر اول شخص هم برای دلالت به خود «از درون» استفاده می‌کنیم (مانند «من خوشحالم»)، هم برای اسناد اول شخص به خودمان (مانند «من نمی‌دانم که من در ده سال آینده چه وضعی دارم»). «من» دوم در جمله قبل بدون استناد به هیچ نام، توصیف یا هر ابزار دلالتی سوم شخص دیگری برای مشخص کردن کسی که در موردش تفکر شده است به خود شخص بر می‌گردد. منظر اول شخص امکان تفکر درباره خود به صورت اول شخص را فراهم می‌کند. همین که شخص بتواند این کار را انجام دهد، می‌تواند خود را به عنوان یک ساجکت در جهان، متفاوت با اشیای دیگر تصور کند و از آنجا که شخص انسان ضرورتاً با بدنی متحد است، می‌تواند از منظر اول شخص درباره بدنش فکر کند.^۲

برای منظر اول شخص ابتدایی، داشتن مفهوم لازم نیست، اما منظر اول شخص عالی یک توانایی مفهومی است که وابسته به زبان است. قابلیت فهم و استفاده از زبان جزء مقوم منظر اول شخص عالی است. نوزادی با منظر اول شخص ابتدایی تا اواسط سال دوم مفهوم و تصویری از خود ندارد. مادام که تصور «من» ظاهر نشود، نوزاد توان ارزیابی از اعمال خود را ندارد. نوزاد در تعاملات اجتماعی و زبانی‌اش و در نهایت، در آموختن زبان، تصویری از «من» را به دست می‌آورد. آموختن یک زبان توانایی‌های شخص را به نحو غیرقابل تصویری گسترش می‌دهد. زبان با دادن وسایل تفکر درباره خودمان به عنوان خودمان ما را بسیار ارتقا می‌بخشد. در آموختن استفاده از ترکیبات «من...» ما مفهومی از خود به دست می‌آوریم که وسیله بیان منظر اول شخص عالی است.^۳

۲-۲. شخص، موجودی اجتماعی

برای داشتن منظر اول شخص عالی شخص باید بتواند آن را اظهار کند. برای اظهار آن باید بتواند آگاهانه خود را به عنوان خود درک کند، یعنی آگاه باشد که خود او به عنوان اوست که درکش می‌کند. یعنی باید مفهومی از خود داشته باشد. فکری درباره خود شامل مفهوم از خود است. بنابراین برای اینکه بتوان افکاری از سنخ «من...» (مانند «من معلم هستم») را بیان کرد و در

1. See: Baker, 2013: 128.

2. See: Baker, 2007a: 334.

3. See: Baker, 2013: 129-130.

نتیجه منظر اول شخص عالی داشت، باید بتوان مفهوم از خود داشت. (مفهومی که دال بر خود به عنوان خود از منظر اول شخص است) این مفهوم چگونه به دست می‌آید؟ از طریق آموختن یک زبان، شخص مفاهیم تجربی بسیاری می‌آموزد. با انباشته شدن مفاهیم، شخص شروع می‌کند به آموختن مفاهیم برای حالات ذهنی خودش. در حدود دو سالگی نقطه عطفی وجود دارد و شخص به «یک آرزو کن» با مثلاً «آرزو می‌کنم که من ...» پاسخ می‌دهد. با چنین اظهاری شخص در آغاز داشتن منظر اول شخص عالی است.

پس پیش‌فرض فرایند کسب مفهوم از خود آموختن بسیاری از مفاهیم تجربی است. و برای داشتن تعداد قابل توجهی مفاهیم تجربی، شخص باید زبانی عمومی داشته باشد. زیرا همانطور که ویتگنشتاین در استدلال علیه زبان خصوصی گفته است، مفاهیم تجربی قابل اطلاق درست یا نادرست اند و مبنای تفاوت اطلاق درست و نادرست در زبان عمومی است. برای اینکه اطلاق مفاهیم شخص قابل تصحیح توسط دیگران باشد باید روابط اجتماعی و زبانی داشته باشد.^۱

۲-۳. ابتدا و انتهای شخص

بدن زمانی شخص را تقوم می‌بخشد که منظر اول شخص ابتدایی پدید می‌آید به این شرط که از نوعی باشد که معمولاً منظر اول شخص عالی هم خواهد داشت. نوزاد انسان به واسطه اینکه منظر اول شخص ابتدایی دارد و عضو نوع انسان است شخص است. اعضای نوع انسان - برخلاف حیوانات دیگر که شاید منظر اول شخص ابتدایی داشته باشند - معمولاً هنگام رشد و یادگیری زبان از منظر اول شخص عالی برخوردار می‌شوند.

در طرف دیگر، شخصی که کاملاً دیوانه می‌شود هنوز منظر اول شخص دارد. بیمارانی که معلولیت شدید ذهنی دارند (مثل بیماران آلزایمری) هنوز می‌توانند خود را به عنوان «من» تصور کنند. اگر کسی فکر می‌کند وجود ندارد (مثلاً بیمار سندروم کوتارد)، باز هم منظر اول شخص دارد. وجود شخص بر روی زمین با فقدان دائمی و برگشت‌ناپذیر توانایی فکر کردن درباره خود به صورت اول شخص پایان می‌پذیرد. زمانی که امکان فیزیکی این توانایی برای همیشه از میان می‌رود، شخص دیگر وجود نخواهد داشت، بلکه صرفاً یک اندام‌واره وجود دارد.^۲

1. See: Baker, 2013: 135-139.

2. See: Baker, 2007a: 335.

۲-۴. شخص و بدن

همانطور که دیدیم، بر اساس نظریه تقوم، زمانی که نوزاد رشد می‌کند و از قابلیت منظر اول شخص برخوردار می‌شود، موجود جدیدی به نام شخص به وجود می‌آید که متقوم به اندام‌واره است. در این زمان، اندام‌واره از میان نمی‌رود، همان‌طور که سنگ مرمری که میکلائز مجسمه داود را با آن ساخت با ساختن مجسمه از میان نرفت. مجسمه متقوم به سنگ مرمر است و با آن وحدت دارد، اما با آن این‌همانی ندارد. به همین ترتیب، شخص متقوم به بدن است اما با آن این‌همانی ندارد. اگر x مقوم y باشد و x به کلی مادی باشد، آنگاه y به کلی مادی است. بدن انسان (= حیوان انسانی) به کلی مادی است. بنابراین، شخص انسان به کلی مادی است.

برخلاف دیدگاه حیوان‌انگاران که شخص را این همان با اندام‌واره می‌دانند، بر اساس نظریه تقوم، شخص انسان با بدنی که مقوم آن است این‌همانی ندارد اما وحدت دارد. این واقعیت که من یک شخص ام و بدن من (به سبب وحدت با من) یک شخص است مستلزم این نیست که هر جا من هستم دو شخص در آنجا وجود دارد. بدن من شخصی جدا یا غیر از من نیست.^۱

شخص انسان مثل اسمیت می‌تواند درباره بدنی که متقوم به آن است به صورت اول شخص بیندیشد. همان‌طور که دیدیم، اندیشیدن اول شخص اندیشیدن بدون کمک گرفتن از نام یا توصیف یا ضمیر سوم شخص است، پس اسمیت می‌تواند بدون واسطه نام، توصیف یا ضمیر سوم شخص درباره بدن زیستی‌اش به صورت اول شخص بیندیشد. به بیان دیگر، اسمیت به این دلیل می‌تواند درباره یک بدن زیستی به صورت اول شخص بیندیشد که می‌تواند ویژگی‌های آن را و ویژگی‌های خودش بداند.

پس آنچه معین می‌کند بدن خاصی بدن اسمیت است این است که آن بدن همان بدنی است که اسمیت به صورت اول شخص «از درون» به آن اشاره می‌کند و می‌تواند برخی از اعضایش را (معمولاً) بدون واسطه حرکت بدهد. آنچه شخص را در زمان ز از سایر اشخاص در زمان ز متمایز می‌کند بدن اوست. آنچه اکنون مرا از همه اشخاص هم‌بود دیگر - حتی بدل‌های فیزیکی و ذهنی من اگر وجود داشته باشند - متمایز می‌کند این است که در این زمان، من رابطه اول شخص با این بدن دارم نه بدن دیگری و بدل من در این زمان با بدن دیگری رابطه اول شخص دارد نه با این بدن.^۲

۱. نک: بیکر، ۱۳۹۴: ۹۱-۹۳.

2. See: Baker, 2007a: 337.

۳. این همانی شخصی

تا اینجا نشان دادیم که نظریه تقوم، در مقابل دو دیدگاه مجردانگاری و حیوان انگاری، درباره پرسش از چیستی انسان و مسئله ذهن و بدن چه پاسخی دارد. اما پرسش اساسی دیگری نیز در فلسفه ذهن مطرح است و آن این همانی شخصی است. پرسش این است که ملاک اینکه شخصی در یک زمان با شخصی در زمانی دیگر این همان است چیست؟ تحت چه شرایطی شخصی در زمان الف، همان شخص در زمان ب است؟ هر نظریه‌ای درباره چیستی انسان، برای اینکه موفق باشد باید با شهودات ما درباره تفاوت‌های ما با سایر موجوداتی که آنها را فاقد ذهن و توانایی‌های ذهنی می‌دانیم سازگار باشد و آن شهودات را تبیین کند. شهود ما درباره این همانی شخصی نیز از جمله این شهودات است. پس هر نظریه‌ای درباره چیستی انسان باید پاسخی نیز برای مسئله این همانی شخصی داشته باشد. فلاسفه دیدگاه‌های گوناگونی را درباره این همانی شخصی مطرح کرده‌اند، برخی آن را به امری مانند استمرار فیزیکی یا روانی تحویل می‌برند، و برخی آن را تحویل‌ناپذیر می‌دانند.^۱

پاسخ هر نظریه‌ای به پرسش از این همانی شخصی وابسته است به پاسخی که به مسئله چیستی انسان می‌دهد. تعریف شخص به تعریف انسان بازمی‌گردد و ملاک این همانی شخصی در هر نظریه‌ای به تعریف شخص در آن نظریه وابسته است. از این رو، یکی از لوازم نظریه تقوم، دیدگاهی درباره این همانی شخصی است. بیکر از این دیدگاه در تبیین آموزه معاد استفاده می‌کند. من در این مقاله صرفاً به مسئله این همانی شخصی می‌پردازم؛ بررسی لوازم نظریه تقوم برای آموزه معاد بحث مستقلی می‌طلبد.

لازمه نظریه حیوان‌انگاری که انسان را مساوی با بدن زنده اندام‌وار می‌داند و شخص را با بدن تعریف می‌کند این است که ملاک این همانی شخصی را ویژگی‌های زیستی بدن اندام‌واری قرار دهد که انسان را تشکیل می‌دهد. در مجردانگاری، نفس مجرد همان چیزی است که انسان و شخص با آن تعریف می‌شود و ملاک این همانی شخصی وحدت نفس مجرد است. در مقابل، از نظر بیکر، انسان شخص است و ویژگی ذاتی شخص که نوع آن را تشکیل می‌دهد داشتن منظر اول شخص است. پس منظر اول شخص شرایط این همانی شخصی را هم معین می‌کند: شخص باقی می‌ماند مادام که منظر اول شخص او ادامه دارد. منظر اول شخص انسان دارای ویژگی اول شخص است. در مقابل، شرایط اینهمانی حیوانات (از جمله بدنی که اکنون مقوم من است)

1. See: Noonan, 2003.

ویژگی‌های سوم‌شخص زیستی‌اند. این امر اختصاص به حیوانات ندارد، بلکه شرایط بقای هر چیزی غیر از شخص ویژگی سوم‌شخص خواهد بود. اشخاص انسان مانند سایر اموری که متقوم به چیزی هستند نوحاسته (emergent)‌اند. منظر اول‌شخص ما مصداقی از ویژگی منظر اول‌شخص است، ویژگی‌ای که مصداق آن را نمی‌توان تقسیم یا تکثیر کرد. بنابراین یک بدل ملکول به ملکول بدن یک شخص منظر اول‌شخص آن شخص را نخواهد داشت. پس مشکلات مربوط به تقسیم و تکثیر سلول‌ها پدید نمی‌آیند. منظر اول‌شخص عالی ما وحدتی به ما می‌دهد که در دستگاه‌های فیزیکی وجود ندارد.

پاسخ بیکر به پرسش از ملاک این‌همانی شخصی در طول زمان این است: شخص الف در زمان ز همان شخص ب در زمان ز* است اگر و تنها اگر وضع امور مصداق بخشیدن الف به یک منظر اول‌شخص همان وضع امور مصداق بخشیدن ب به یک منظر اول‌شخص باشد. شرط لازمی هم برای مصداق بخشیدن به یک منظر اول‌شخص وجود دارد: شخص باید متقوم به چیزی با سازوکارهایی (مثلا سازوکارهای عصبی) باشد که برای پشتیبانی از ارجاع اول‌شخص به خود به عنوان خود کافی باشد.^۱

بیکر این‌همانی شخصی را قابل تحویل به امر دیگری نمی‌داند. این‌همانی شخصی در دیدگاه او بر اساس همان چیزی تعریف می‌شود که شخص با آن تعریف می‌شود یعنی منظر اول‌شخص. دیدگاه بیکر در این جهت شبیه مجردانگاری است. در مجردانگاری، ملاک این‌همانی شخصی وحدت نفس مجرد است و این امر به امری دیگری تحویل برده نمی‌شود. دیدگاه بیکر و مجردانگاری، هر دو منکر تحویل‌پذیری این‌همانی شخصی‌اند، با این تفاوت که بیکر ملاک این‌همانی شخصی را با خود شخص تبیین می‌کند که امری نوحاسته و در عین حال متقوم به بدن و فیزیکی است، اما مجردانگاران به کمک نفس مجرد این مسئله را حل می‌کنند.

تبیین بیکر از این‌همانی شخصی آگاهی‌بخش نیست، زیرا در تبیین گرجاجع به شخص وجود دارد. اما بیکر می‌گوید آگاهی‌بخش نبودن در این مسئله اجتناب‌ناپذیر است. ما نه تنها تقریباً درباره همه چیز فاقد آگاهی به شرایط لازم و کافی مفید برای این‌همانی در طول زمان هستیم، بلکه درباره شخص، داشتن شرایط لازم و کافی آگاهی‌بخش برای این‌همانی شخصی در طول زمان ناممکن است: اشخاص موجودات پایه‌اند؛ شخص بودن داشتن شرایط غیرمربوط به شخص

1. See: Baker, 2013: 148-150.

نیست. پس هر تبیینی از این همانی شخصی غیر آگاهی بخش است و الا تحویلی خواهد بود. بر این اساس، جای تعجب نیست که ملاکی آگاهی بخش برای این همانی شخصی در طول زمان وجود ندارد. برای ارائه چنین ملاکی باید بتوان آن را بدون استفاده از ایده شخص توضیح داد و راهی برای این کار وجود ندارد.^۱

۴. بررسی اشکالات

مقالات متعددی در بررسی دیدگاه بیکر درباره شخص منتشر شده است.^۲ من بر یک مقاله از آنها تمرکز می‌کنم. این مقاله^۳ شامل اشکالاتی است که بیکر به آنها پاسخ نگفته است. من سعی می‌کنم تا حد امکان از موضع بیکر در برابر این اشکالات دفاع کنم.

پیش از طرح اشکالات، توجه به یک نکته کلی مفید است. اشکالاتی که در این مقاله مطرح شده اند مبتنی بر آزمایش‌های فکری‌اند. ممکن است کسی در دفاع از بیکر استدلال کند که او یک رئالیست است و برای او مسائل مربوط به زندگی واقعی مهم‌اند نه آنچه در آزمایش‌های فکری مطرح می‌شوند. این استدلال را نمی‌توان پذیرفت، زیرا اولاً خود بیکر از آزمایش‌های فکری برای وضوح بخشیدن به برخی از جزئیات دیدگاهش و دفاع از آنها استفاده می‌کند (برخی از این آزمایش‌های فکری در همین مقاله نقل می‌شوند). و مهم‌تر اینکه او انکار آزمایش‌های فکری را پیش‌فرض نظریه‌اش نمی‌داند.

۴-۱. فقدان استدلال

نخستین اشکالی که بر^۴ مطرح می‌کند این است که بیکر ویژگی‌هایی را برای منظر اول شخص برمی‌شمارد که نه شهودی‌اند و نه او برای آنها استدلال می‌کند. او سه ویژگی برای منظر اول شخص برمی‌شمارد: نخست بقا در طول زمان؛ دوم تقسیم‌ناپذیری؛ و سوم تکثیرناپذیری. این ویژگی‌ها برای تبیین این همانی شخصی بر اساس منظر اول شخص لازمند و بیکر بدون آنها نمی‌تواند به اشکالات دیدگاهش درباره این همانی پاسخ بگوید.

نخست درباره بقای منظر اول شخص در طول زمان. بیکر امکان اسناد اول شخص به خود را جزء تعریف منظر اول شخص قرار می‌دهد، اما میان اسناد به خود در یک زمان

1. See: Baker, 2013: 154-156.

2. See: Weber, 2016; Albergo, 2016; Buckareff, 2010; Buford, 2009; Hershenov, 2009; Hershenov, 2006; Turner, 2014; Wilson, 2005.

3. See: Weber, 2016: 159-161.

4. See: Weber, 2016: 159-161.

(مثل ۱. اسناد در «خوشحالم که من اکنون یک فیلسوفم») و اسناد به خود در طول زمان (مثل ۲. اسناد در «عمیقا افسوس می‌خورم که زمانی فالگیر بودم») تفاوت نمی‌گذارد. اسناد دوم مستلزم بقا در طول زمان است اما اولی ممکن است بدون این پیش‌فرض صادق باشد. بحث او درباره این همانی شخصی نشان می‌دهد که او فرض می‌کند که یک منظر اول شخص خاص لازم است بیش از یک از لحظه ادامه پیدا کند و الا تشکیل‌دهنده شخص نیست. مثلا او درباره آزمایش فکری تقسیم مغز می‌گوید اگر هیچ یک از شخص‌های حاصل از تقسیم، بیش از یک لحظه کوتاه زندگی نکنند مشکلی پیش نمی‌آید. زیرا در این صورت، دو شخص متفاوت وجود نخواهد داشت.

اما بقای منظر اول شخص محل بحث است. استراسون به دلایل صرفا پدیدارشناختی ناظر به خصوصیت کیفی تجربه‌های ما، به بقای ما در طول زمان اشکال می‌کند. به نظر او، تمام آنچه درک می‌کنیم لحظه آگاهی است که مدعی داشتن خاطراتی از لحظات دیگر آگاهی است.^۱ ما تجربه‌ای از خودمان به عنوان منظرهای اول شخص دارای امتداد در طول زمان نداریم.

علاوه بر این، صرف داشتن منظر اول شخص مستلزم این نیست که کسی که یک اسناد به خود در طول زمان انجام می‌دهد بدین وسیله گزاره صادقی درباره این همانی شخصی می‌سازد؛ امکان اظهار نوع خاصی از اسناد به خود مستلزم صدق این اسناد نیست. بیکر شاهد قطعی وجود منظر اول شخص را استفاده از جملاتی مانند (۱) و (۲) می‌داند؛ اما لازمه این تعریف درستی این استفاده و صدق لوازم جمله (۲) نیست. ملازمه‌ای میان امکان استفاده از گزاره (۲) و صدق این گزاره وجودی درباره گذشته نیست. ممکن است آنچه کسی آن را شخص واحدی تصور می‌کند مجموعه‌ای از منظرهای اول شخص در طول زمان باشد.

و بر^۲ استدلال مشابهی علیه تقسیم‌ناپذیری و تعددناپذیری مصادیق منظر اول شخص اقامه می‌کند. بیکر مصادیق منظر اول شخص را مانند یک ذات متشخص می‌داند و بر این اساس، تقسیم‌پذیری و تکثیرپذیری منظر اول شخص را رد می‌کند. اما مشکل این است که این ویژگی‌ها از تعریف منظر اول شخص نتیجه نمی‌شوند. بیکر منظر اول شخص را به «امکان تصور خود به عنوان خود» تعریف می‌کند. مثلا اگر اسناد به خود در طول زمان مانند جمله (۲) را تنها به این معنا صادق بدانیم که ضمیر اول شخص در آن را راجع به آنچه معمولا شخص نامیده می‌شود، یعنی گردآمده‌ای از مصادیق منظر اول شخص که در طول زمان امتداد دارد، بدانیم، یا آنها را تنها در

1. See: Strawson, 2003: 356-359.

2. See: Weber, 2016: 161.

صورتی قابل فهم بدانیم که سابعجت و آبجکت آنها در مغز یا بدن واحدی مشترک باشند، در این صورت، امکان این اسنادها مستلزم چیزی شبیه ذات متشخص نیست، بلکه با تقسیم و تکثیر منظر اول شخص نیز سازگار است.

پاسخ به وبر: به نظر می‌رسد می‌توان برای این ویژگی‌ها استدلال کرد. نخست درباره ویژگی بقای منظر اول شخص در طول زمان. من شک ندارم که همان منظر اول شخصی را دارم که چند لحظه پیش قبل از نوشتن این پاسخ داشتم. گزاره «من شک ندارم که من چند لحظه پیش مشغول نوشتن این پاسخ شدم» که در آن اسناد به خود می‌دهم شهودا صادق است و در صدق آن شک ندارم. می‌توانم این گزاره را کمی امتداد ببخشم و به چند دقیقه قبل و سپس به چند ساعت قبل بکشانم. اگر بپذیریم که «من شک ندارم که من چند لحظه پیش مشغول نوشتن این پاسخ شدم» صادق است، بسط این اسناد به مدت زمان طولانی‌تر کار دشواری نیست. فرض کنید اکنون زمان ۱ است و زمانی که نوشتن این پاسخ را شروع کردم ۰ بود. اگر منظر اول شخص من در ۱ همان منظر اول شخص در ۰ است، به واسطه شهود مشابهی، منظر اول شخص من در ۰ همان منظر اول شخص در چند لحظه قبل از ۰ (یعنی ۱- ز) است. در این صورت به واسطه تعدی‌پذیری نسبت این‌همانی، منظر اول شخص من در ۱ همان منظر اول شخص در ۱- ز است. به همین ترتیب این این‌همانی را می‌توان به زمان‌های قبل‌تر سرایت داد.

اما به چه دلیل منظر اول شخص من در هنگام نوشتن این پاسخ (۱ ز) همان منظر اول شخص چند لحظه پیش، قبل از نوشتن این پاسخ (۰ ز) است؟ برای صدق این گزاره نیازی به دلیل نیست. من شهودا چنین درکی از منظر اول شخص خودم دارم و کسی که این شهود را انکار می‌کند به شکاکیت دچار است. در غیر این صورت باید برای انکار آن دلیل بیاورد.

دو ویژگی دیگر، یعنی تقسیم‌ناپذیری و تکثیرناپذیری منظر اول شخص را می‌توان از خصوصیت اول شخص یا سابعجتیو بودن این منظر استنتاج کرد. ملاکی که بیکر برای این‌همانی شخص مطرح می‌کند، یعنی وحدت منظر اول شخص، برخلاف ملاک‌های دیگر، مانند استمرار روانی و استمرار فیزیکی که عینی و سوم‌شخص هستند، این خصوصیت را داراست که امری سابعجتیو و اول شخص است. به واسطه این خصوصیت، به محض اینکه فرض می‌کنیم منظر اول شخص تقسیم یا تکثیر شده است، اشخاصی با منظرهای اول شخص متفاوت پدید می‌آیند که نمی‌توانند با شخص اصلی قبل از تقسیم یا تکثیر این‌همانی داشته باشند.

ابتدا تقسیم را در نظر می‌گیریم. فرض کنید شخصی با منظر اول شخص الف تقسیم می‌شود و دو شخص با منظرهای اول شخص ب و ج پدید می‌آیند. شرط وجود شخص این است که متقوم به بدنی باشد. از این رو، این دو شخص هر چند بنا به فرض، به لحاظ کیفی کاملاً یکسانند، اما به لحاظ اینکه هر یک با بدن متفاوتی رابطه اول شخص دارند و آن بدن را بدن خود می‌دانند، با یکدیگر متفاوتند. شخص واحد می‌تواند در طول زمان متقوم به بدن‌های متفاوتی باشد، زیرا تغییر منظر اول شخص در طول زمان امکان‌پذیر است و این همانی شخص را نقض نمی‌کند، اما در یک زمان نمی‌تواند متقوم به بدن‌های متفاوتی باشد، زیرا مستلزم تعدد منظر اول شخص است و لازمه آن تعدد شخص واحد است. در این صورت، منظرهای اول شخص ب و ج متفاوتند و نمی‌توانند همان منظر اول شخص الف باشند، زیرا منظر ب و منظر ج با یکدیگر این‌همانی ندارند و منظر الف نمی‌تواند با دو منظر متفاوت این‌همان باشد.

نکته مشابهی درباره تکثیر منظر اول شخص وجود دارد. فرض کنید شخص الف را با ساختن بدل‌های ملکول به ملکول مغز الف و قرار دادن آنها در بدن‌های زنده متعدد از پیش آماده شده تکثیر کنند. هر کدام از این شخص‌ها، به واسطه رابطه اول شخص با بدنی خاص، غیر از بدن شخص الف، منظر اول شخص متفاوتی پیدا می‌کند. این منظرها به همان دلیل پیش گفته، نه با یکدیگر این‌همانی ندارند و نه با منظر اول شخص الف.

و بر^۱ در ادامه اشکال می‌کند که این دو ویژگی علاوه بر اینکه لازمه تعریف منظر اول شخص نیستند، خودشان هم محل نزاعند. در خصوص تقسیم‌ناپذیری، یک مورد تقسیم را در نظر بگیرید که در آن، مغز یک شخص (الف) دو نیم می‌شود و هر یک به سر شخص‌های دیگری (ب و ج) بسیار شبیه به شخص اصلی منتقل می‌شوند. هر دو شخص ب و ج، در جهات مربوط ذهنی، جانشین الف اند؛ به خاطر می‌آورند که الف بوده اند و در خاطرات، امیال، باورها، و خلق و خو با او شریکند. هر یک این احساس را دارد که منظر اول شخص الف را تجربه می‌کند، هر چند به وضوح منظر اول شخص متفاوتی دارد. منظر اول شخص الف تقسیم شده است.

در مورد قابلیت تکثیر، فرض کنید الف اسکن می‌شود و داده حاصل برای تولید یک المثنای فیزیکی کامل او به کار می‌رود. به طور معقول می‌توان فرض کرد که المثنی به خوبی به خاطر می‌آورد که الف بوده است. به عبارت دیگر، المثنی احساسی از تجربه منظر اول شخص الف را تا

1. See: Weber, 2016: 161-162.

زمانی که فرایند تولید المثنی آغاز شده دارد، هرچند اکنون به وضوح منطقی متفاوت از الف دارد. منظر اول شخص الف تکثیر شده است.

پاسخ: در دفاع از بیکر می‌توان استدلال کرد که در مورد تکثیر، هیچ یک از المشاهای فیزیکی حاصل از تکثیر همان منظر اول شخص اصلی را دارا نیستند، زیرا هر یک با بدن متفاوتی رابطه اول شخص دارند و از این رو منظر اول شخص آنها غیر از منظر اول شخص اصلی است.

اما درباره مشکل تقسیم، اولاً این مشکل به رقیب نظریه تقوم یعنی حیوان‌انگاری نیز وارد است. زیرا حیوان‌انگاری ملاک این همانی شخصی را استمرار فیزیکی می‌گیرد و روشن است که در آزمایش مزبور هر دو شخص حاصل از تقسیم استمرار فیزیکی شخص اصلی‌اند. در این صورت، حیوان‌انگاری چاره‌ای ندارد جز اینکه بپذیرد این همانی شخصی وجود ندارد و شخص اصلی بدون این همانی در قالب دو شخص باقی می‌ماند.

با این حال، بیکر پاسخی به این مشکل داده است که در دسترس حیوان‌انگاری نیست. بیکر می‌گوید فرض کنید بر اثر تقسیم یا تکثیر تعداد زیادی شخص پدید می‌آید که به واسطه استمرار روانی یا فیزیکی با من، همه آنها صادقانه ادعا می‌کنند که لین بیکر هستند و از رویدادهایی در گذشته گزارش می‌دهند که فقط من قبل از تقسیم یا تکثیر از آنها خبر داشتم. او می‌گوید دیدگاه تقوم مستلزم این نتیجه نادرست نیست که همه آنها لین بیکر هستند. زیرا این یکصد شخص منظرهای اول شخص متفاوتی دارند، هرچند هر یک از این منظرهای اول شخص «از لحاظ کیفی غیرقابل تفکیک» از منظر من باشند. آنها منظرهای اول شخص متفاوتی دارند (و در نتیجه، اشخاص مختلفی هستند) زیرا با بدن‌های کاملاً متفاوتی روابط اول شخص دارند. به سبب تحویل‌ناپذیری این همانی شخصی، این یک واقعیت است که حداکثر، یکی از آنها می‌تواند منظر اول شخص من را داشته باشد و در نتیجه با من این همان باشد.^۱ این پاسخ، خود، موضوع اشکال بعدی وبر است.

۴-۲. فقدان مزیت نسبی

اشکال دوم وبر^۲ به ادعای بیکر درباره مزیت دیدگاهش است. بیکر ادعا می‌کند که این همانی شخصی قابل تحویل به امر دیگری نیست، زیرا شخص را نمی‌توان به امری دیگر تحویل برد. ملاک این همانی شخصی یعنی وحدت منظر اول شخص نیز دوری است و آگاهی‌بخش نیست،

۱. نک: بیکر، ۱۳۹۴ الف: ۵۰۹-۵۱۰.

2. See: Weber, 2016: 163-164.

زیرا به شخص ارجاع دارد. این خصوصیت در دوگانه‌انگاری جوهری هم هست؛ در این دیدگاه هم ملاک این همانی شخصی وحدت نفس مجرد است، یعنی همان امری که شخص با آن تعریف می‌شود. دوگانه‌انگار در مسئله تقسیم مغز، در پاسخ به این سوال که کدام یک از اشخاص حاصل از تقسیم همان شخص اصلی است، با توسل به نفس مجرد می‌گوید شخص اصلی همان است که دارای نفس مجرد اصلی است، هرچند ما ندانیم کدام یک دارای نفس اصلی اند. بیکر ادعا می‌کند مزیت دیدگاهش این است که برخلاف دوگانه‌انگاران جوهری می‌تواند بدون توسل به جوهر مجرد ادعا کند واقعیتی وجود دارد که در مواردی مانند تقسیم مغز، کدام یک از دو موجود حاصل از تقسیم همان منظر اول شخص اصلی را دارد و در نتیجه با شخص اصلی این همان است.

اشکال و بر این است که این مزیت اختصاص به بیکر ندارد. زیرا بسیاری از ویژگی‌هایی که بر ویژگی‌های فیزیکی سوپروین می‌شوند یا از آنها برخاسته‌اند، نسبت به این همانی شخصی می‌توانند همان کارکرد منظر اول شخص را داشته باشند. مثلاً، دیدگاهی که بر اساس آن، این همانی شخصی (به دلیلی) بر این همانی و سلامت و کمال بخش خاصی از مغز سوپروین می‌شود همین نتیجه را خواهد داشت: واقعیتی (شاید ناشناخته) وجود دارد درباره اینکه در آزمایش‌های فکری مانند تقسیم مغز چه رخ می‌دهد، یعنی شخص پس از تقسیم که دارای بخش اساسی مغز است با شخص اصلی این همان است، و لازم نیست به جوهر مجرد متوسل شویم، بلکه واقعیت‌های خاص سوپرویننس کافی است.

پاسخ: مدعای و بر دو قسمت دارد. نخست او پای «بخش خاصی از مغز» را به میان می‌کشد که «بخش اساسی مغز» است و «این همانی شخصی وابسته به آن است». درباره این قسمت از مدعای و بر کافی است به این نکته توجه کنیم که آن بخش مغز هم در معرض تقسیم است و اشکال تقسیم با آن منتفی نمی‌شود. مشکل تقسیم این نیست که کل مغز تقسیم شده است تا با مطرح کردن وابستگی این همانی شخص به بخش اساسی مغز مشکل حل شود. مشکل اصل تقسیم است که شخص را دوپاره می‌کند و این همانی را ناممکن می‌سازد.

قسمت دوم مدعای و بر درباره ویژگی‌هایی است که بر ویژگی‌های فیزیکی سوپروین می‌شوند یا از آنها نوحاسته‌اند. نخست درباره سوپرویننس: بر اساس سوپرویننس، این ویژگی‌های سوپروین شونده به سبب ویژگی‌های فیزیکی تعیین پیدا می‌کنند و نمی‌توانند مستقل از ویژگی‌های فیزیکی تغییر کنند. بنابراین، این همانی آنها نیز تابع این همانی ویژگی‌های فیزیکی مغز است. در مقابل، نفس مجرد و شخص چنین خصوصیتی ندارند. بر اساس دوگانه‌انگاری جوهری، نفس

مجرد کاملاً مستقل از بدن و مغز است و با بدن تعیین پیدا نمی‌کند، هرچند در انجام برخی از فعالیت‌هایش نیازمند بدن است. بنابراین، تغییر و این‌همانی آن تابع تغییر و این‌همانی بدن و مغز نیست. از سوی دیگر، شخص در دیدگاه تقوم هرچند وجوداً وابسته به بدن است و با بدن وحدت دارد، اما متقوم به بدن خاصی نیست و با آن این‌همانی ندارد. پس این‌همانی آن به بدن وابسته نیست و می‌تواند به هر بدنی متقوم باشد.

بنابراین، این‌همانی شخصی در دو دیدگاه دوگانه‌انگاری جوهری و تقوم وابسته به این‌همانی بدن (مغز) نیست، در حالی که بر اساس پیشنهاد وبر، این‌همانی شخص وابسته به مغز است و با آن تعیین پیدا می‌کند. از این رو، مشکلی که تقسیم مغز برای دیدگاهی که ملاک این‌همانی شخصی را استمرار مغزی می‌داند پدید می‌آورد برای دیدگاه پیشنهادی وبر هم پدید می‌آورد و ایده ویژگی‌هایی که بر ویژگی‌های فیزیکی مغز سوپروین می‌شود مزیت دیدگاه تقوم را دارا نیست.

حال اگر فرض کنیم ویژگی نوحاسته‌ای ملاک این‌همانی شخصی قرار گیرد، آیا این فرض می‌تواند مزیت دیدگاه بیکر را دارا باشد؟ پاسخ این سوال بستگی دارد به رابطه‌ای که نوحاسته‌گرایان میان ویژگی‌های فیزیکی بدن (مغز) و ویژگی‌های نوحاسته مطرح می‌کنند. نوحاسته‌گرایان را بر اساس دیدگاهی که درباره این رابطه دارند می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نوحاسته‌گرایان معتقد به سوپرویننس و نوحاسته‌گرایان منکر سوپرویننس (بیکر نیز منظر اول شخص را ویژگی نوحاسته می‌داند؛ با این قید که رابطه میان این ویژگی و بدن را رابطه خاص تقوم معرفی می‌کند). با توجه به نکته‌ای که در بند قبل درباره رابطه سوپرویننس گفتیم، نوحاسته‌گرایی معتقد به سوپرویننس نمی‌تواند راه حلی برای مسئله این‌همانی شخصی ارائه کند که مزیت مزبور را داشته باشد.

اما نوحاسته‌گرایان منکر سوپرویننس یکی از دو رابطه علیت یا امتزاج (Fusion) را میان ویژگی‌های فیزیکی و ویژگی‌های نوحاسته مطرح می‌کنند. بر اساس هر دوی این رابطه‌ها، ویژگی‌های نوحاسته ویژگی‌های غیرفیزیکی خواهند بود و موضع آنها درباره مسئله ذهن و بدن دوگانه‌انگاری ویژگی خواهد بود.^۱ در این صورت، باز هم دیدگاه بیکر نسبت به این موضع دارای مزیت است. مزیت دیدگاه بیکر نسبت به دوگانه‌انگاری جوهری این بود که بدون توسل به جوهر مجرد می‌تواند مسئله این‌همانی شخصی را حل کند. مزیت این دیدگاه نسبت به نوحاسته‌گرایی غیرمعتقد به سوپرویننس این است که بدون توسل به ویژگی‌های مجرد می‌تواند مسئله این‌همانی شخصی را حل کند.

۴-۳. نتایج فیزیکی غیرقابل قبول

ویر^۱ ادعا می‌کند که تبیین بیکر نتایج متافیزیکی غیرقابل قبولی دارد و برای روشن کردن این نتایج از دو آزمایش فکری استفاده می‌کند. در آزمایش فکری طیف مرکب (Combined Spectrum)، سلسله‌ای از موارد توصیف می‌شود که در آنها یک شخص (الف) از طریق تبدیل ملکول به ملکول به شخص دیگری (ب) تبدیل می‌شود.^۲ در مورد اول، تنها یک ملکول از بدن الف با ملکول متناظر در بدن ب جایجا می‌شود (مهم نیست کدام ملکول). در مورد دوم، دو ملکول و به همین ترتیب. در آخرین مورد طیف، همه ملکول‌های الف با ملکول‌های ب جایگزین شده است. نزدیک یک سر طیف، اشخاص حاصل شده به وضوح بیشتر شبیه الف هستند و می‌توان گفت هنوز منظر اول شخص او را دارند. نزدیک سر دیگر طیف، اشخاص حاصل شده به وضوح بیشتر شبیه ب هستند و می‌توان گفت منظر اول شخص او را دارند. اما درباره موارد وسط طیف چه می‌توان گفت؟ چون الف و ب به وضوح در منظر اول شخص شریک نیستند، و چون شخصی نمی‌تواند وجود داشته باشد بدون یک منظر اول شخص، اشخاص در وسط طیف یا در منظر اول شخص الف شریکند یا ب یا یک منظر اول شخص جدید دارند. هرگزینه‌ای را انتخاب کنیم، در یک جایی در طیف، دو مورد نزدیک به هم وجود دارند که تنها در یک ملکول تفاوت دارند (و در نتیجه به لحاظ کیفی کم و بیش این همان هستند) اما مصداق منظر اول شخص‌های متفاوتند (مثلا یکی الف و دیگری ب یا یکی الف و دیگری شخص جدیدی). این کاملاً معقول است.

در سلسله‌ای از موارد دیگر، (فرض کنید آن را طیف چینی بنامیم) پس از تقسیم، محصولات تقسیم را ترکیب می‌کنند. فرض کنید مغز شخصی چینی به نام الف را دو نیم می‌کنند و هر نیمه را برای مدتی جدا نگه می‌دارند و سپس ترکیب می‌کنند. در این صورت، مغز ترکیب شده خاطرات نیمه چپ، نیمه راست و الف قبل از تقسیم را داراست. در این طیف، موارد نسبت به زمان میان تقسیم و ترکیب متفاوتند. در یک سر طیف، این زمان سال‌های متعددی طول می‌کشد و در این مدت، مسلماً دو شخص زندگی کرده‌اند و مصداق دو منظر اول شخص بوده‌اند. در سر دیگر طیف، تنها زمان کوتاهی - مثلاً چند ثانیه - سپری شده است و تنها یک شخص یعنی الف وجود دارد. اما در جایی نزدیک میانه طیف، باید دو مورد نزدیک به هم وجود داشته باشد که تنها در این نکته تفاوت دارند که در یکی از آنها ترکیب تنها چند ثانیه زودتر از دیگری رخ داده است اما در یکی از

1. See: Weber, 2016: 163-165.

2. See: Parfit, 1984: 236-240.

آنها تنها یک منظر اول شخص تحقق یافته، در حالی که در دیگری، دو منظر اول شخص تحقق یافته است. این نیز کاملاً معقول است. بر این اساس، این دو طیف نشان می‌دهند نمی‌توانیم این‌همانی شخصی را وابسته به ویژگی‌ای بدانیم که یا به طور قطع مصداق یافته یا به طور قطع مصداق نیافته است.

پاسخ: برای بررسی این اشکال، نخست آزمایش فکری طیف مرکب را در نظر می‌گیریم. اشکالی که در این آزمایش فکری مطرح می‌شود تنها به دیدگاهی وارد است که ملاک این‌همانی شخصی را استمرار فیزیکی یا امری وابسته به استمرار فیزیکی بدانند. زیرا بر اساس این دیدگاه، با جابجایی ملکول‌های بدن یا مغز، شخص تغییر می‌کند. اما بر اساس نظریه تقوم، حتی با جابجایی همه ملکول‌های بدن، منظر اول شخص و، به تبع آن، شخص تغییر نمی‌کند. همانطور که قبلاً گفتیم، در نظریه تقوم، شخص نه با بدن این‌همانی دارد و نه با بدن تعیین پیدا می‌کند. بر این اساس، با تغییر بدن، شخص تغییر نمی‌کند. شخص واحد می‌تواند در زمان‌های متوالی متقوم به بدن‌های متفاوت باشد. پس آزمایش طیف مرکب اشکالی را برای دیدگاه تقوم پدید نمی‌آورد.

بخش دوم اشکال درباره آزمایش فکری طیف چینی بود. این آزمایش فاقد سازواری درونی است و نمی‌توان به آن استدلال کرد. لازمه این آزمایش فکری امکان ترکیب دو شخص متفاوت و تشکیل یک شخص از آنهاست. در حالی که شخص دارای هویت واحد بسیطی است و از ترکیب اجزای مستقل تشکیل نمی‌شود. حتی کسانی که ملاک این‌همانی شخصی را استمرار فیزیکی می‌دانند، شخص را هویت واحد بسیطی می‌دانند که اجزای مستقلی ندارد. این نکته در نظریه تقوم روشن‌تر است. در این نظریه، شخص با منظر اول شخص تعریف می‌شود و منظر اول شخص دارای جزء نیست و ترکیب یک منظر اول از دو منظر اول شخص متفاوت قابل تصور نیست.

نکته این است که این آزمایش فکری تنها بر اساس دیدگاه هیومی درباره شخص قابل تصور است. هیوم شخص را بقچه یا انباشتی از ادراکات یا تجربه‌ها می‌دانست که در هر لحظه به نحوی به یکدیگر مربوطند. این ادراکات در پی هم می‌آیند و جانشین یکدیگر می‌شوند، اما شخص یا خودی جدا از ادراکات وجود ندارد^۱. بر این اساس، می‌توان در آزمایش فکری فوق تصور کرد که دو بقچه از ادراکات با یکدیگر مربوط شوند و شخص واحدی را بسازند. اما بر اساس دیدگاه تقوم و سایر دیدگاه‌ها درباره شخص، این آزمایش قابل تصور نیست.

۱. نک: هیوم، ۱۳۹۵: ۳۲۹-۳۴۴.

جمع بندی و نتیجه گیری

بر اساس دیدگاه تقوم بیکر درباره شخص، ویژگی داشتنِ منظر اول شخص ویژگی ذاتی شخص است. لازمه این دیدگاه درباره مسئله این همانی شخصی این است که ملاک این همانی شخصی وحدت منظر اول شخص است. بر این اساس، این همانی شخصی امری تحویل ناپذیر است. عمده اشکالاتی که وبر به ملاک این همانی شخصی بیکر وارد می کند مبتنی بر نظریه هیومی درباره شخص است که شخص را انباشتی از تجربه ها می داند که در هر لحظه به نحوی به یکدیگر مربوطند.

در مقابل، تفاوت دیدگاه بیکر درباره این همانی شخصی با دیدگاه های دیگر، از جمله دیدگاه هیومی، این است که امری اول شخص را ملاک این همانی شخصی می گیرد. به کمک این تفاوت می توان به بسیاری از اشکال هایی که در مسئله این همانی شخصی مطرح می شود پاسخ گفت و نشان داد که آزمایش های فکری مطرح شده در این زمینه بر اساس ملاک منظر اول شخص یا قابل پاسخ گویی اند و یا قابل تصور نیستند.

کتاب‌نامه

۱- فارسی:

- بیکر، لین (۱۳۹۴ الف)، «اشخاص مادی و آموزه معاد»، ترجمه یاسر پوراسماعیل، مسیحیت و مسئله ذهن و بدن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بیکر، لین (۱۳۹۴ ب)، «مسیحیان باید دوگانه‌انگاری ذهن و بدن را رد کنند»، ترجمه یاسر پوراسماعیل، مسیحیت و مسئله ذهن و بدن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- خوشنویس، یاسر (۱۳۹۴)، نوحستگی و آگاهی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ذاکری، مهدی (۱۳۹۶)، «نظریه تقوم بیکر و نسبت میان اشياء»، متافیزیک، شماره ۲۳، صص ۶۷-۵۱.
- هیوم، دیوید (۱۳۹۵)، رساله‌ای درباره طبیعت آدمی؛ کتاب اول: درباره فهم، ترجمه جلال پیکانی، تهران: ققنوس.

۲- لاتین:

- Albergo, G. (2016). "The First-Person Perspective Requirement in Pretense", *Phenomenology and Mind*, Issue 7, pp. 168-175.
- Baker, L.R., (1999). "Unity without Identity: A New Look at Material Constitution", *Midwest Studies in Philosophy*, Vol. 23, No. 1, pp. 144-165.
- Baker, L.R., (2000). *Persons and Bodies: A Constitution View*, *Cambridge Studies in Philosophy*, Cambridge, U.K. and New York: Cambridge University Press.
- Baker, L.R., (2001). "Material Persons and the Doctrine of Resurrection", *Faith and Philosophy*, Issue 18, pp. 151-167.
- Baker, L.R. (2007A). "Persons and the Metaphysics of Resurrection", *Religious Studies*, Vol. 43, No. 3, pp. 333-348.
- (در استفاده از این مقاله از ترجمه منتشر نشده دکتر یاسر پوراسماعیل بهره برده‌ام)
- Baker, L.R. (2007B). *The Metaphysics of Everyday Life: An Essay in Practical Realism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Baker, L.R. (2013). *Naturalism and the First-Person Perspective*, Oxford: Oxford University Press.
- Buckareff, Andrei A. & Joel S. Van Wagenen (2010), "Surviving resurrection", *International Journal for Philosophy of Religion*, Vol. 67, No. 3, pp. 123-139.
- Buford, Christopher (2009). "Baker on the psychological account of personal identity", *Acta Analytica*, Vol. 24, No. 3, pp. 197-209.

- Hershenov, David (2009), "Problems with a Constitution Account of Persons", *Dialogue*, Issue 48, pp. 291-312.
- Hershenov, David (2006). "The Death of a Person", *Journal of Medicine and Philosophy*, Vol. 31, No. 2, pp. 107-120.
- Noonan, Harold W. (2003). *Personal Identity* (2nd edition), London and New York: Routledge.
- Parfit, D. (1984). *Reasons and persons*, Oxford: Oxford University Press.
- Strawson, G. (2003). "The Self", in R. Martin & J. Barresi (eds.), *Personal Identity*, Oxford: Blackwell.
- Turner, James T. (2014). "No Explanation of Persons, No Explanation of Resurrection: on Lynne Baker's Constitution View and the Resurrection of Human Persons", *International Journal for Philosophy of Religion*, Vol. 76, No. 3, pp. 297-317.
- Weber, M. A. (2016). "Baker's First-Person Perspectives: They Are Not What They Seem", *Phenomenology and Mind*, Issue 7, pp. 120-127.
- Wilson, Robert A. (2005). "Persons, Social Agency, and Constitution", *Social Philosophy and Policy*, Vol. 22, No. 2, pp. 49-69.